

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷) وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ (۸) أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (۹)»

در این سوره آیاتی راجع به حضرت موسی دارد. قرآن خیلی حضرت موسی را با حالت سلطه و قهر و غلبه تصویر می‌کند و حضرت چنین کاری هم کرده و یک عزت بخشی به قوم بنی اسرائیل داشته و چنین آیاتی درباره حضرت موسی زیاد داریم؛ مثل «إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ» (دخان: ۱۹)؛ من با سلطنت و غلبه آمدم.

در آیه ۶ دارد: «وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ» این بلاء عظیم چیست؟ در جلسه قبل عرض شد همین نجات بنی اسرائیل «بلاء عظیم» است؛ چون نعمت بزرگ است؛ لذا شکور لازم دارد. «يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» هم بلای عظیم است؛ چون مصیبت بزرگ است؛ لذا صبار لازم دارد. در فرهنگ قرآن هر دوی این‌ها بلای عظیم است.

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»

معنی «تَأَذَّنَ» به فرمایش علامه با «أَذَنَ» و «أَذِنَ» فرق دارد. ثلاثی مزید، ضمن این‌که مزید در الفاظ هست، مزید در معنا هم ایجاد می‌کند؛ لذا «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ»؛ یعنی یاد کنید که پروردگار شما با صدای بلند گفت؛ یعنی این نکته را فریاد کرد! حالا این نکته چه ارتباطی به آیه بالا دارد؟ مشخص است؛ چون بحث شکر و کفر یک نعمت خیلی بزرگ بوده است؛ نعمت تنجیهی بنی اسرائیل که از یک طرف کفر این نعمت، یا شکر این نعمت؛ لذا «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ»؛ یعنی بلند بلند گفت و این خیلی فرق دارد با «أَذَنَ» و «أَذِنَ».

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ»؛ با صدای بلند به جهانیان اعلام کرد که «لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» در «لَأَزِيدَنَّكُمْ» دوتا تأکید است «لام» تأکید و نون تأکید ثقیله؛ یعنی به تحقیق اگر شکر کنید.

در آیه بالا بحث «اذکروا نعمة الله» بود و در این جا معنا پیشرفت کرد. یک موقع بحث «اذکروا نعمة الله» است که شما یاد نعمت‌های خدا بیفتید. این خوب است، ولی یاد خدا با یاد نعمت‌های خدا فرق دارد. خوب است که بگوییم: خدایا به من سلامتی دادی، ولی این فرق دارد با «فاذکرونی»؛ لذا فراوانی آن هم در قرآن با هم فرق دارد. در قرآن «اذکروا نعمة الله» زیاد داریم، ولی «اذکرونی»، «فاذکرونی» اصلا چه کار داری که نعمت می‌خواهی یا نمی‌خواهی! یعنی آیا تا این جا بالا آمدی که خود مرا یاد کنی؟! مثل دعای سحر که به فرموده حضرت امام، بالاترین دعاست. در دعای سحر از اول تا آخر خدا را صدا می‌زنید و در آخر چیزی هم نمی‌خواهید، هیچ توقعی در آن نیست. این ها بحث مراتب وسطی و عالی‌هی دعاست. این که کسی خدا را صدا بزند و نان و گوشتی و سلامتی از خدا بخواهد، این خوب است. اگر یاد از نعمت‌های خدا بکند، این هم خیلی خوب است. یک موقع ما یاد نعمت می‌کنیم، این اصلا خوب نیست؛ چون غرور می‌آورد؛ یعنی مثلا من یادم می‌آید که عجب زوری دارم! یادم می‌آید که چه پولی دارم! وقتی این‌ها را یادم می‌آید که اصلا خوب نیست! چون اگر زور من و پول من و سواد من باشد که همان فکر قارونی است و «أوتیتُهُ عَلٰی عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص: ۷۸)؛ آخر این فکر این در می‌آید که من این پول‌ها را روی سواد خودم به دست آوردم. ذهن اقتصادی من درست کار می‌کرده، در آوردم! این غرور می‌آورد؛ چون این نعمت مال خود آدم می‌شود! دست خدا مخفی می‌شود! و این بحث نعمت من است که یادآوری آن اصلا خوب نیست. هر موقع هم آدم یادش می‌آید، باید از ذهنش دور کند. حالا اگر نعمت راه خدا باشد، خیلی خوب است؛ مثل امیرالمؤمنین که وقتی کنار سفره غذا می‌نشیند، می‌گوید: «الهی قو علی خدمتک جوارحی»؛ یعنی همین چیزی را هم که می‌خورم، به خاطر قوتی است که می‌خواهم در این راه بگیرم. این چنین فکری خیلی خوب است. وقتی هم که می‌خواهد بخوابد، همین است؛ لذا این «نومکم فیه عبادة» فقط در ماه رمضان که نیست! نوم او کلا عبادت است. «نومکم» اگر کسی در راه باشد، چه ماه رمضان و چه غیر ماه رمضان باشد عبادت است و اگر در راه نباشد، نه در ماه رمضان و نه در غیر ماه رمضان عبادت نیست. این که داریم: «نومکم فیه عبادة» قرار است جهت‌گیری درست بشود و اگر جهت‌گیری آدم درست بشود، بخوابد عبادت است، تفریح می‌کند عبادت است. یک موقع هست که بحث نعمت من است و یک موقع بحث نعمت الله است که آدم را گره می‌زند به

خدا و این که این‌ها را خدا به من داده و باید شکر کرد؛ نه این که فقط الحمدلله گفت، بلکه در جهتی که صاحب نعمت توقع داشته باید حتما مصرف بشود. این نعمت در جهت صاحب نعمت باید مصرف بشود و این می‌شود نعمت‌الله.

یک موقع هم بحث اصلا خارج از نعمت الله است. اصلا بحث یاد نعمت نیست، بحث یاد خود خداست و می‌شود «فاذکرونی» که اگر خود من را یاد کنید، من هم خود شما را یاد می‌کنم، نه این که فقط به شما نعمت بدهم! یعنی می‌رویم در کار یاد همدیگر کردن. «فاذکرونی اذکرکم» شما یاد خود من باشید، من هم یاد خود شما هستم؛ لذا این «اذکروا» حد وسطی است که حضرت موسی به قومش می‌گوید که «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ». دارد «لَأَزِيدَنَّكُمْ» و نه «لازیدن العذاب» ما خود شما را زیاد می‌کنیم. وجود خود شما را فربه می‌کنیم؛ یعنی خود شما نمو می‌کنید؛ چون شما که بدن و پول و خانه نیستید. اگر هر کدام از این‌ها باشی باید با خودت ببری، ولی می‌بینی کسی با خودش هیچ چیز نمی‌برد، حتی بدن! بدنی که در آن جا دارد بدن برزخی است و این بدن نیست. بدن برزخی شبیه آن چیزی است که شما در خواب می‌بینید. او علامتش هم این است [که وقتی بدن برزخی کسی را در خواب می‌بینید، سرتان سنگین نمی‌شود؛ یعنی شکل دارد، ولی وزن ندارد؛ لذا ما با خود هیچ نمی‌بریم، حتی بدن. معاد جسمانی معاد جرمانی نیست. خیلی‌ها در این باره اشتباه می‌کنند، حتی مفسرین! وقتی در قیامت کبری وارد می‌شویم همان بدن برزخی هم دیگر نیست! یک حقیقت عقلی است؛ مثل این که چه جور روح شما مراتب دارد، یا کل بدنتان چه وضعیت‌هایی دارد؟! بدن در این دنیاست. در برزخ معادل آن را دارید؛ مثل این که شکل یک نفر را در ذهنتان می‌آورید، این می‌شود همان منطقه‌ی برزخی وجود او. یک منطقه‌ای داریم که منطقه‌ی عقلی وجود ماست که شکلی هم ندارد؛ مثل وجودی که با آن استدلال می‌کنیم. وقتی شما یک استدلال را سامان می‌دهید، می‌بینید دارید واقعا یک کاری می‌کنید، ولی هیچ شکلی هم ندارد؛ یعنی مرتبه‌ای از مراتب روح شماست، ولی هیچ شکلی هم ندارد. روح به هیچ چیز شکل‌دار تعلق ندارد؛ یعنی شأنی از شؤون نفس شما هست که می‌بینید ویژگی برزخی هم ندارد و کاملا منطقه‌ای عقلی است؛ همان منطقه‌ای است که با آن استدلال می‌کنید، بدون این که صورتی ذهنی داشته باشد.

(سؤال) ج: در برزخ بدن شکل دارد. این بحث معاد جسمانی بماند برای یک زمانی، ولی فقط یک کد به شما بدهم؛ خیلی از آیاتی که راجع به قیامت کبری است، برای این که ما بفهمیم برایش صورت‌هایی معرفی شده، ولی واقعیتش این جور نیست. همیشه شما می‌خواهید از یک حقیقت معقول برای کسانی بگویید که جز محسوس چیزی نمی‌فهمند. چه کار باید کرد؟

(سؤال) ج: مشخصاً وقتی در داستان عزیر دارد که «فَأَنْظُرُ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لِمَ يَتَسَنَّهٗ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ» (بقره: ۲۵۹) این آیه مال قیامت هم نیست. هیچ موقع خدا این کار را نمی‌کند، وگرنه یک عالمه شبهه به وجود می‌آید. همان سلولی که در بدن ما هست در بدن شما هم هست. اگر بخواهد تمام آن چیزی که در بدن ما بوده جمع بکند...

(سؤال) ج: گاهی یکسری مفاهیم معقول است که لذت‌های معقول دارد. اگر از یک لذت معقول بخواهند گفتگو بکنند با کسی که محسوس خیلی برایش مطرح است. دخترم از من می‌پرسید: بابا شما که اینقدر کتاب می‌خوانی، کتاب چه لذتی دارد؟! شما اگر جای من بودید برای کسی که نهایت لذتش شکلات تخته‌ای است چه جواب می‌دادید؟ گفتم: این شبیه آن شکلات تخته‌ای‌هایی است که می‌خوری، ولی خیلی بهتر! خیلی دلپذیرتر! آخرش هم باید بگویی: «خاک بر فرق من و تمثیل من»، ولی چاره چیه؟! مفسرین واقعی هم می‌گویند: تمام این ویژگی‌هایی که برای بهشت آمده، تمثیلی است برای بیان یک حقیقت دیگری که آن حقیقت «ولا خطر علی قلب بشر» است؛ حقیقتی است که حتی خطور به قلب بشر نمی‌کند.

(سؤال) ج: عبارت «خروجی من قبری» مال برزخ است. اصلاً خود پدیده قبر معنی دارد. قبر همین بدن شماست. یک عده هستند که در این قبر نمی‌روند! مگر بودایی‌ها در قبر می‌روند؟! اصلاً این مرده‌ها را باد می‌دهند. و این «خروجی من قبری» همه در قبر می‌روند و همه از قبر خارج می‌شوند. اگر قرار باشد قبر این چاله‌ای باشد که می‌بینید، خیلی‌ها در این چاله نمی‌روند! خیلی از مسیحیان هم که با پیراهن و کراوات دفن می‌شوند و «عریانا ذلیلا» نیستند! پس این «خروجی»؛ خروج من؛ یعنی خروج نفس است؛ چون بدن یک پیراهنی است که موقع مرگ آن را دور می‌اندازید. اگر هم ما به این پیراهن احترام می‌کنیم، به خاطر این

است که این پیراهن مدتی است که با گُل نشسته است. اگر بدن ائمه‌ی اطهار احترام دارد، این بدن احترام ندارد. بدن یزید که احترام ندارد. بدن امام رضا احترام دارد، به واسطه‌ی امام رضا.

مباحث معاد از طرفی مباحث بسیار زیبا و پیچیده است و از طرفی مسبوق به یکسری معارف معرفت‌الذات است؛ یعنی یکسری مباحث معرفه‌الذات باید حل بشود. تا بشود به یکسری مباحث معاد حمله کرد، وگرنه اگر آن بحث‌ها روشن نشود، نتیجه‌اش می‌شود خیلی از این تفاسیری که نوشته شده! یک عده وقتی رسیده‌اند به بحث معاد، چنان پیاده رفته‌اند که آدم حیران می‌ماند! وقتی در تلویزیون از مفسرین گردن کلفت راجع به معاد و جهنم صحبت می‌کند، جایگاه آن را در تیر و عطارد پیدا می‌کند! که در تلویزیون جزء بیت الغزل‌های تفسیر در تلویزیون است. می‌گوید: جهنم باید یک جاهایی شبیه کره عطارد باشد! که نزدیک خورشید است و «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» (نساء: ۵۶) یک اتفاقاتی می‌افتد که پروتوپلاسم‌های بدن زیاد می‌شود و آدم می‌سوزد و می‌پوست در می‌آورد!

اگر این بحث‌ها روشن نشود، می‌رسیم به حرف‌هایی که اصلاً نمی‌شود آن‌ها را جمع‌بندی کرد. و مهم جمع‌بندی است، نه تک آیه‌ها. مهم این است که محکّمات بحث معاد را شما در بیاورید. «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» (ابراهیم: ۴۸)؛ زمین یک چیزی می‌شود غیر از این چیزی که هست. اصلاً دیگر این حرف‌ها نیست، البته لذت‌هایی می‌شود که این‌جا تجربه شده: «كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا» (بقره: ۲۵)؛ هر موقع به بهشتیان رزقی می‌دهند، می‌گویند: شبیه این را در دنیا گرفته‌ایم. این نعمت‌های متشابه را باید جستجو کرد. بهشت همین الان هست. اصلاً همین الان در بهشت، یا در جهنم هستید، منتها یک پرده‌ای هست بین شما و بهشت، بین شما و جهنم که گاهی هرم گرمای جهنم به شما می‌خورد و می‌توانید آن را بفهمید و گاهی نسیم خنک بهشت به شما می‌خورد، فقط در آن‌جا «خالصه» است؛ یعنی این‌جا مقداری می‌دهند و در آن‌جا «خالصه» لیوم القیامه». یک موقع پنجره باز است، ولی پرده زده‌اند و پرده را که کنار می‌زنند «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ» (ق: ۲۲) که یا آن هرم درست به شما بخورد و دیگر جهنم قشنگ مشخص بشود، یا آن نسیم قشنگ بوزد. آن موقع آن‌ها همین‌جا قابل تجربه است. بهشت را همین‌جا می‌توانید پیدا کنید. اصلاً حرکات بهشتی و بهشتیان را همین‌جا می‌شود پیدا کرد.

لذا بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم که بحث «استفتِ نفسک»؛ از خودت استفتاء کن؛ خودت نسیم‌های بهشتی را بفهم که یکسری نسیم‌هایی وزیده می‌شود که دارد: «الا فی ایام دهرکم نفحات»؛ یک نسیم‌هایی وجود دارد که از ناحیه‌ی بهشتی که همین الان هست، به شما وزیده می‌شود؛ لذا شما که مُلهم فجور و تقوا هستی و خدا این را در تو ذخیره گذاشته «فَاللَّهِمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» و به تو الهام کرده، می‌بینی آن نسیم‌ها که بوزرد، مطابق همانی است که بوده، یا وقتی آن جهنم شروع به وزیدن می‌کند می‌بینی مطابق همانی است که در دنیا بوده! مگر این که برداریم این فطرت را خیلی خراب کنیم؛ یعنی آن فطرت را مدسوس و لگدمال کنیم که «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»؛ لذا بهشت همین‌جا قابل لمس است، نه این که اگر جهنم در عطار است، پس بهشت در ونکور است!

«لَا زِيدَنَّكُمْ»؛ یعنی خود شمایی که فقط این بدن نیستی و باید همه چیز حتی بدن را بگذاری و بروی، و بعد متأسفانه می‌بینی دارند به تو با تصویر چشم برزخی در فیلم‌ها این‌ها را نشان می‌دهند، و یواش یواش تبدیل به لوده بازی شده! در حالی که اگر قرار بود آدم‌ها چشم برزخی داشته باشند، یا ببینند، خود خدا این‌ها را نشان می‌داد. این‌ها فقط در حد گزارش خوب است، نه فیلم سازی. اگر به کسی خدا نشان داد، داد و اگر نداد به زحمت تلویزیون، جز این که قساوت قلب بیاورد، هیچ تأثیری ندارد، الا تأثیرات آنی! که اگر خودتان خودش را ببینید دیوانه می‌شوید! ولی اگر در تلویزیون نشان بدهند به لوده‌بازی تبدیل می‌شود.

(سؤال) ج: «اذ» به معنی زمانی که و معمولاً «اذکر» را در آن مقدر می‌گیرند؛ یعنی «به یاد بیاور زمانی را

که»

(سؤال) ج: یعنی همان وجود شما، همان نفس شما زیاد می‌شود، نه نعمت شما! اگر «ازیدنکم» به بدن بخورد که نمی‌شود؛ چون اگر آدم بخواهد بدنش اضافه شود، شبیه گوریل می‌شود و معلوم است که منظور این نیست، بلکه همان لطیفه‌ی الهی است که خدا به شما داده و همان نفخه‌ی الهی که «و نفخت فیہ من روحی» قرار است زیاد شود و نمو کند. این نمو را هم تجسیم نکنید! بزرگ شدن و عظمت پیدا کردن فرق دارد با گنده شدن. مثلاً یک نفر را عصبانی می‌کنید و او داد می‌زند، ولی یک نفر را عصبانی می‌کنید و او می‌ایستد شما را نگاه می‌کند و شما می‌گویید: فلانی چه روح بزرگی دارد! یک نفر را عصبانی می‌کنید، ولی

می بینید حتی به شما نگاه نمی کند. یک نفر را عصبانی می کنید و او نه تنها رویش را آن طرف نمی کند، بلکه کمکت هم می کند. این گونه است که این روح دارد عظمت پیدا می کند. آن مشاهداتی هم که آن روح می کند، عظمت پیدا می کند. این که بحث از نور و ظلمت است و بحث «لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»؛ شما رؤیت جهنم می کنید. منتهای یقین این است که آدم بهشت و جهنم را ببیند، این هم مال این دنیاست. اگر مال آن دنیا باشد که جهنمی ها هم جهنم را می بینند. می گویند «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا» (سجده: ۱۲)؛ خدایا ما را بینا کردی و ما جهنم را دیدیم، البته «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» (اسراء: ۷۲)، «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا» (همان: ۹۷)، «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (طه: ۱۲۴)؛ یعنی آن جا هم کورند، هم بینا! کور بینا؛ یعنی این دنیا حق را نمی دید، آن دنیا هم کور است و نمی تواند ببیند. این دنیا رویش به جهنم بود، و همه چیز را جهنمی می دید، آن دنیا هم رویش به جهنم است. معادل کور بینا در همین دنیاست. آیا همین جا کور بینا ندیده اید؟ یعنی کسی که همین جا حق را نمی بیند و هر چه باطل بگویند به آن اقبال می کند. اینها خاصیت های روح است. خاصیت های جسم نیست.

لذا کم کم روح عظمت پیدا می کند، یواش یواش خواب های خوب می بیند و یواش یواش مشاهداتشان در غیر خواب ممکن است انجام بشود، بعد مشاهداتش زیاد می شود وووو

(سؤال) ج: شاید بتوان این «واذ تأذن» را به «عالم ذر» زد و آن «قالوا بلی» که آن جا گفتی؛ یعنی آن زمانی که خدا بانگ برداشت. یا می توان به عنوان اعلامی که الان دارد انشاء می کند، گرفت؛ یعنی خدا همین الان دارد فریاد می زند، البته «تأذن» فعل ماضی است، منتهای خیلی وقتها ماضی در معنای انشاء استعمال می شود؛ یعنی این دأب خداست و الان هم دارد این کار را می کند. اصلا وجوه احتمالات در قرآن اشکال ندارد، تنها اتفاقی که باید بیفتد این است که منافی با آیه ای نشود. اگر این را به «عالم ذر» و بحث «قالوا بلی» بزنید و این که آیا از شما پیمان نگرفتند و شما گفتید: بلی، همه ی اینها را می شود به آن جا زد و مشکلی هم ندارد.

«وَلَّيْنُ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ و اگر کفر بورزید، عذاب من شدید است. مرحوم علامه می‌فرمایند:

این جا را خدا با تعریض گفته.

خدا وحدت سیاق را در این جور آیات به هم می‌زند که در آیات دیگر نشان خواهیم داد. با وحدت سیاق آیه باید این جور می‌شد که «لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم لاعذبنکم» در صورتی که در آن جا تصریح دارد و در این جا تعریض. نمی‌گوید «لاعدبنکم»؛ به تحقیق من شما را عذاب می‌کنم، می‌گوید: عذاب من خیلی زیاد است.

بین متکلمین بحث است که خلف در وعده اشتباه است، ولی آیا خلف در وعید هم اشتباه است؟ وعده و وعید وقتی در کنار هم به کار می‌رود، می‌شود وعده خوب و وعده بد. مثلاً اگر من به شما بگویم: اگر درس بخوانید و معدلتان بالای ۱۸ شود ما چنین می‌کنیم. این وعده‌ی خوبی که به شما می‌دهیم، اگر عمل نکنیم ظلم است ولی اگر بگوییم: اگر معدلتان زیر ۱۵ بشود، ما اخراجتان می‌کنیم و این وعید است و اگر خلف آن عمل بشود، ظلم نیست، بلکه فضل است. آیا در آن باطن بهشتی خودتان احساس نمی‌کنید که با این که این وعید را داده کاش این کار را نمی‌کرد؟! کاش این بلا را سر ما در نمی‌آورد؟! لذا می‌گویند: خلف در وعده اشکال دارد، ولی خلف در وعید اشکال ندارد؛ یعنی ظلم نیست، فضل است. کما این که آیا اگر بیش از مقداری که وعده دادند انجام بدهند، فضل نیست؟! این‌ها دو سوی یک خط است. این طرفش را وعده داده‌اند و این طرفش را وعید داده‌اند. مگر وعده را عمل نکنند مع الاضافه، فضل نیست؟! اگر از این طرف وعید را مع الاضافه عمل نکنند هم، فضل است. یعنی یک چیزی در رحمت زیاد گذاشته‌اند، البته حواستان باشد که این‌ها موجب گستاخی نشود! «مَا عَرَكَ بَرِّكَ الْكَرِيمِ»؛ چه تو را به پروردگار کریمت مغرور کرد؟ خدا انتظار دارد ما چه جوابی بدهیم؟ معلوم است که جواب «کرمک» است. ما به کرم خدا امیدواریم.

عدل خدا دو تا خلاف دارد: ظلم و فضل. این که داریم «الهی عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلك»؛ خدایا با ما با عدل برخورد نکن! آیا یعنی با ظلم برخورد کن؟ نه! یعنی با فضل برخورد کن! یعنی با عفو و صفح برخورد کن! اگر قرار بود بابت تمام خطاها، و فکرهای ناجوری که ما می‌کنیم، معادلش دریافت می‌شد که «لیس فی هذه الدار دیار» باید زمین را از عذاب شخم می‌زد! ولی همین که می‌بینید ما دور هم جمع



شده‌ایم، با همه اشکالاتی که داریم، زیر یک سقف جمع شده‌ایم و داریم قرآن می‌خوانیم، خود این فضل است. وگرنه به کدام کارمان برگردانیم؟ این توفیق ۹ روز با قرآن بودن را به کدام سابقه به ماداده‌اند؟! معلوم است که این‌ها به فضل است.

این به هم زدن سیاق را شما در قرآن می‌بینید. مثل این آیه «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ اگر کفران کنید این دست مرا نگاه کن! حالا می‌زنم و نمی‌زنم آن معلوم نیست و تهدید است و گاهی آدم‌ها با دیدن همین [دستی برای زدن] پرهیز می‌کنند. این که می‌زند که حتما می‌زند، اما این که به چه کسانی می‌زند؟! چقدر می‌زند؟! در برزخ چقدر و در قیامت چقدر؟

(سؤال) ج: این تعریض‌ها را دارد می‌زند، نه برای این که قطعاً نمی‌کند، بلکه همه این‌ها را با حالت ابهام گذاشته تا حالت پناه داشتن از بین برود. داریم که «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (نساء: ۱۱۶) غیر شرک را می‌بخشد برای کسی که بخواهد و نمی‌گوید: کلا «وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ»، پس برو حال کن! این جووری که آدم راحت می‌شود! این حالت‌های ابهام را در آن می‌گذارد؛ برای همین در روایت امیرالمؤمنین دارم: «الْفَقِيهَ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْنِطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رُوحِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ» (حکمت ۹۰ نهج البلاغه)؛ فقیه کسی است که نه مردم را از رحمت خدا مأیوس کند، نه ایمنی بدهد از مکر خدا؛ یعنی نه بگوید: دلت پاک باشد، فقط یک قطره برای امام حسین گریه بکن، طاق آسمان سوراخ می‌شود! در صورتی که شرط همان یک قطره هم معرفت است، نه این‌که برای مشکلات خودت هم گریه بکنی و بزنی به آسمان! فقیه باید از این ایمنی ندهد و از آن طرف هم مأیوس نکند. نگوید: هر گناهی کردی خدا کریم است! تو توبه کن، خدا تواب است! تو قدم قدم برو و خدا به طرفت می‌دود!

یا در سوره شوری از آیه ۳۶ دارد: «فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ آن چیزی که از دنیا داده که چیزی نیست (این که مال همین حیات پست است) و آن چیزی که در نزد خداست بهتر است و باقی است «خیر و ابقی» افعیل تفضیل نیست، افعیل تعیین است. «وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ»؛ کسانی که از کبائر فواحش (گناهان گنده گنده) می‌گریزند (البته سوئی انجام می‌شود) و وقتی که غضب می‌کنند، می‌بخشد «وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا

لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»؛ کسانی که جواب ربشان را استجابت می‌کنند، نماز را بپا می‌دارند و امرشان بینشان مشورتی است؛ یعنی تکرو نیستند و از آن‌چه رزق داده شده انفاق می‌کنند. «وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ»؛ و کسانی هستند که وقتی به آن‌ها ستم می‌شود انتقام می‌کشند. خدا چون خداست و تمام حالات روحی آدم‌ها را می‌شناسد، وقتی می‌خواهد یک حرف فراگیر بزند، یک کاری نمی‌کند که بعضی غمباد بگیرند. اگر می‌گوید «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ»؛ اگر می‌خواهید عقاب کنید به اندازه باشد، «وَالَّذِينَ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ» (نحل: ۱۲۶)؛ منتها اگر صبر کنید بهتر است. برای چه کسانی؟ برای کسانی که ویژگی صبر را دارند. نه از کسی که ویژگی صبر را ندارد، انتظار داشته باشد صبر کند. از آن‌جا که خدا خداست و همه حالات روحی آدم‌ها را می‌تواند در نظر بگیرد، می‌گوید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ»؛ وقتی به این‌ها بغی و ستم می‌شود، این‌ها انتصار می‌کنند و انتقام می‌گیرند، منتها یک تذکر دارد «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا»؛ جزای سیئه سیئه‌ای مثل خودش است. خدا همه آدم‌ها را در مرتبه اخلاقی صابر نمی‌بیند، در این مرتبه اخلاقی هم می‌بیند، منتها «cut-point» آن این‌جاست که «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا»؛ جزای یک سیئه، سیئه‌ای مثل خودش است، نه بیشتر. حالا بالاترش «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»؛ کسی که عفو بکند و بالاتر از آن، اصلاح هم بکند، این «فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»؛ یعنی دیگر نگوییم! یک موقع هست که ما عفو می‌کنیم، ولی اصلاح نمی‌کنیم! یک موقع رویمان را آن طرف می‌کنیم و در می‌رویم، تازه عفو کریمانه هم نمی‌کنیم! صفح الجمیل نمی‌کنیم! یک عفوی از روی منت. ولی اگر کسی هم عفو بکند، هم اصلاح بکند، یا آدم را اصلاح بکند، یا ماجرا را اصلاح بکند. قضیه را درست کند، نه این‌که مثل یک زخم کهنه بگذارد و برود! من به عنوان مشاور خانواده خیلی وقت‌ها دیده‌ام یک عفوهای شده، ولی ۷ سال بعد مثل یک زخم کهنه دوباره سر باز کرده؛ یعنی یک عفوی کرده که در حدش نبوده! یا یک عفوی کرده، ولی اصلاح نکرده و همین جوری گذاشته و رفته. مسئله را حل نکرده و فقط کوتاه آمده، در صورتی که کوتاه آمدن جا دارد. نه کوتاه آمدنی که برای آدم غمباد شود، یا یک لکه‌ی ذهنی در پس ذهن آدم بشود! در زندگی خانوادگی این‌را مراعات کنید و حرفتان را بزنید که بالاخره سیاست این زندگی چه باید باشد؟! بعد از این‌که غبارها خوابید این نکته را حل بکنید که سیاست‌گذاری این

زندگی چیست؟ همین جوهری عفو نکنید. یک موقع هست که با طرف کاری ندارید؛ مثلا کسی در خیابان به شما زده و شما او را عفو می‌کنید، ولی در جایی که با طرف درگیر هستید، علی‌الخصوص زندگی خانوادگی، تکلیف را مشخص کنید! داستان را اصلاح کنید! «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»؛ این دیگر اجرش با خداست. «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»

ای خدا! معلوم است که تو خدایی و معلوم است که قرآن کار خودت است «وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ»؛ اگر کسی برود انتصار کند و انتقام بکشد بعد از ظلم، هیچ ایرادی به او نیست. اگر به اندازه‌ای که به او ظلم شده، دارد انتقام می‌گیرد، کسی حق ایرادگیری ندارد. دارد می‌رود دادگاه که انتقامش را بگیرد، تو هیچ ایرادی به او نمی‌توانی بگیرد؛ چون او حق دارد. شاید اگر این کار را نکند، هزار چیز برایش حل نشود. این حرف اجتماعی خیلی اهمیت دارد که از کسی توقع کرامت اخلاقی نباید داشته باشید. کرامت اخلاقی خودتان باید داشته باشید؛ مثلا من حقوق این آقا را دیر دادم و این آقا باید بپرسد که چرا حقوق من را دیر دادی؟! نباید بگویید: بعد از این همه آشنایی آمده می‌پرسد چرا حقوق مرا دیر دادید؟! در صورتی که این حق اوست، شما نمی‌توانید توقع کرامت اخلاقی داشته باشید، ضمن این‌که ما شرایط آدم‌ها را نمی‌دانیم.

«وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا»؛ اولاً جزای سیئه، سیئه‌ای به اندازه‌ی خودش است. درست است که این عدل است که «وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ» است، ولی «فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ»؛ کسی که ببخشد فضل است و فضیلتی است. این اهمیت فضل است به آن عدل.

مطلب را گم نکنید. می‌خواهیم حرف تعریضی علامه را توضیح بدهیم.

من باور نداشتم، ولی دانستم که اگر کسی قرآن نخواند و از داخل با قرآن ارتباط برقرار نکند و بگوید: قرآن کار خداست، و کار بشر نیست، فقط یک چیزی شنیده و دارد می‌گوید! آباء ما گفته‌اند قرآن کار خداست، ما هم می‌گوییم. ولی اگر بیایید داخل قرآن و با قرآن چالش کنید و جلو بروید، این می‌شود زمزمه‌تان که «قرآن کار خداست» علی‌الخصوص بعد از خواندن کتاب‌های فلسفی! که گاهی اوقات از سر سنگینی دل یک حرفی زده‌اند و صد سال بشریت را معطل کرده‌اند. در همه علوم انسانی چنین چیزهایی

فراوان است که به صرف این که می‌خواهد یک نظریه‌پردازی‌ای بکند، این حرف کتاب شده و براساس این فکر صد سال عمل شده و بعد معلوم می‌شود که اشتباه شده! فحشاء زیاد شد، زندگی‌های خانوادگی به هم خورد، طلاق زیاد شد، بعد حالا می‌گویند: ببخشید! حالا یک نظریه‌ی دیگر!

صلوات!